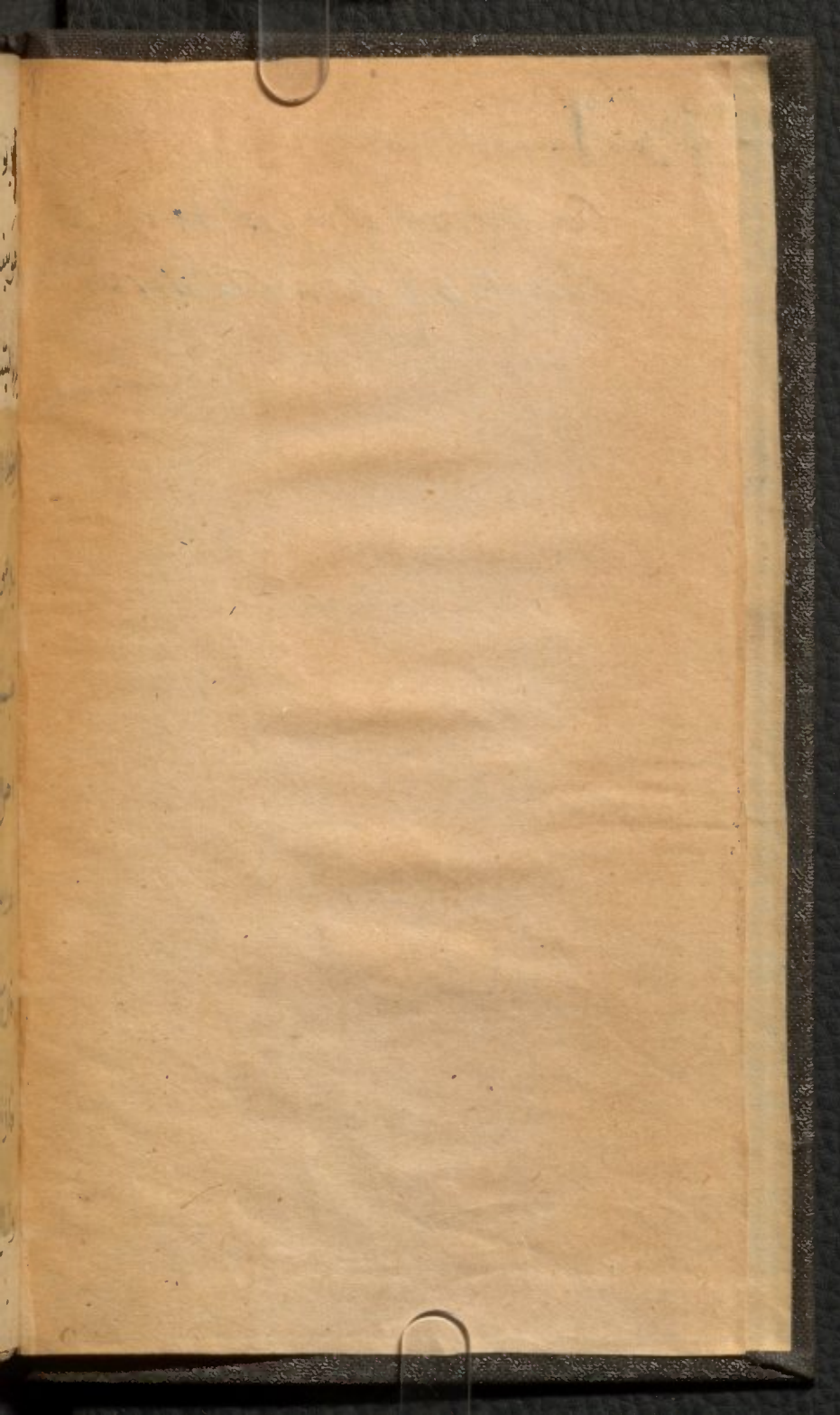


c.

4121047

159

Controversial epistles of the
Shi'ite and Sunnite Divines.



قال ابو عبد الله عليه السلام الكلبان من لباس الانبياء

Luc kumri
27
٤١

وهو نبت اللحم ط قال كان رسول الله صلى الله عليه

بكره السوداء الا في ثلث الخفت والعمامة وكساء

صفحة ابو عبد الله عليه السلام بلحية فان رسول الله صلى الله عليه

يدعوه وقد عابهم طراحي وجمحة اسود والآخر ابيض

فليسهم ط قال ابو عبد الله عليه السلام اما في البسة وانا اعلم انه لباس

اهل النار ط قال رتب علي بن الحسين صلوة الله عليه

دراعة سوداء وطيلسان الزرق ط عن ابي عبد الله

قال لا يلبس الصوف والشعر الا من علة عن امير المؤمنين

قال اللبس والشباب من القطن فان لباس رسول الله

ولباسنا ولم يكن يلبس الصوف والشعر الا من علة

نامه که افاضل ما در انهر با بل مشهد مقدس نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض بانوال و نفوس کسی که

گویند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله اند و ادام که از ایشان

اقوال و افعالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل طایفه

مرضیه سلف و ائمه اشخاص علیهم السلام می نموده باشند جایز نیست

اما وقتی که با کلام یا بیکلمه نذیب ایشانست و جهات و طریق

علمه اتقیا را با کلمه مجوز کرده مومنان را با بان اول تکذشته

اجبار طریقه شنیع شیعه نموده است و بعضی حضرت شیخ زین العابدین

و بعضی از ارباب طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است

بخویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر پرانام بنابر امر ملک

قتل

قتال و قمع آنها اعلیٰ الدین الحقی واجب و لازم است و تحریب
بینه و اخذ اموال استعدایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه ^{دورا}

عقد اشد تعالیٰ ظلل جلاله علی رؤس المسلمین الی یوم الدین
در جهاد که با تعاقب و اجماع علماء واجب و طریق حضرت رسالت
صحاب کرام و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت

تسابل نمایند چگونه از عهدہ جواب و سوال ملک مشغال تو بما
لا تجری نفس عن نفس شیء ولا یقبل منها شفاعة
ولا یؤخذ منها عدل ولا یمنعون که بایه کریمه و نستند الذین
ارسل الیهم و غیر ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عیا

که بمقتضای عقل و آیات و احادیث و اخبار نماید مگر و
که جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت شده طریقه

تبعیت و خدمت مرعی داشته سالها و ارجل کلمه حق انعام و

رکاب آنحضرت معالیه نموده باشند خانی از سوانب نقصان ^{مستحق} ^{کلمه}

چنان خواهند بود و خصوصاً آنها که بمقتضای آید بر همه بعد

رضی الله عن المؤمنین اویسایعونک تحت الشجره ^{بجواب}

رفوان حضرت منان مشرف شده اند او یکس از ائمه ^{است}

فبهدیه ائمه و سنگ نیت که حضرت شحین و ذوالنورین ^{کجا} ^{اند}

و بصاهرت و سخاقت آنحضرت مغز و مکرّم اند و صدق ^{اعظم}

حضرت علم و کلام قدیم صاحب نامه که اقال الله ^{عنه} ^و ^{توفیق}

الصاحبه لا تخزن و مقتضای و ما نطق عن الهوی ان هو ^{بإذن الله تعالی}

الادعی فو حیث ^{بجواب} افعال آنحضرت بموجب ^{است}

و آنحضرت کمال توقیر و تعظیم ایشان میفرمود و در توصیف ^ک

احادیث

۳
احادیث کثیره دار داشته پس منکر حال ایشان در حال کمال است

و خدا لان و با الحقیقت منکر قرآن و منکر کننده نقص در

البس و جان بوده باشد بار و نموده قل انکم مجنون

یحکم الله و یقرر لکم امید است که شرف محبت است جان

و عز غفران رسد و ایضا شجاعت و ایهام حضرت امیر المؤمنین علی

در اعلا حق اران شهر زرت که بر کسی پوشیده ماند و آنجا

مهر زمان متابعت و مباحث خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت

و متابعت نموده پس انجماعت که انبات نقص با شجاعت میکنند

غافل اند از آنکه متبوت نقص با شجاعت لازم میاید و ایضا چلویت

صدیق با الله متفق علیه است که شرف و انش آنحضرت باقره و محبت

انسر و بوده بعضی امور شنیع و شنیدل آن جاری باشد و در قرآن

واقعت الخبيات للخشين والخشون للخبيات والطيبات

للظنين والظنون للطيبات من ملاحظه بايد نمود كه نسبت

بكمي بي شود و القار وجه كينه بازاری را كه نسبت كيمي كند

ان بازاری در حال حثت پكر و پس حكم نه صاحب فاضل

بامثال آنچه تا كه بعضی ارباب میگویند میباید نسبت بولان

فعود باقندین و لك فاعتمه و یا اولی الالباب و ك بعضی

كه از امثال این امور واقع شده و نحو اینست كه این

مهمات را می شنوند و منع میکنند پس انسان نیز حكم آنها

داشته باشند و آنچه نوشته اند كه حكم آیه و لانا كلوا مما

كنا منكم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرئ مسلم الا من

نفسه چگونه اطلاق محمولات و ذراعات مشبهه اند پس حلال

باشد و جواز آنست که در آنچه وصیت اموال تخصیص منعمین مسلم

4

یافته و آنچه توانست است شده که جماعه ^{بیشتر} میکنند و میکنند و میکنند

بعضی اهل اسلام و ایمان بر آمده اند و این آیه نیز بفرمود مخالف که

بعضی علماء اعتبار کرده اند و آیات احادیث دیگر که احتیاج روشن

اولاد دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و دیران کردن

باغات و زراعات و عمارات اهل کفر جایز است و بچگونگی در این

مذهب و انصاف یا جامعیتی که طبعیت با دشمنان و ضمیمه نماید

و بعد از پیوستن عصیان در زند جواز است با اتفاق علماء هر چند

کوبنده کلمه توحید و مسلمان باشد و برین است صریحی

که اسد الله الغالب مرفعی علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود

در زمان مخالفت خویش کرده اند و ازین قبیلست صریحی که

اعالی حضرت خاقان یا بعضی از مسلمانان نمودہ و آنچه نوشته اند

کہ زراعات و باغات اطراف شہر مقدس و فقہ کار مرافقا

الانوار است و اجداد حضرت خاقان وقف کردند چون

از جلد و از اضراب و نزول شکر اسلام موقوفات ممتاز و

ان نیز حکم سایر باغات و زراعات را در بر حدیسی کہ حقین

باید مصرف آنہا را مسلمانان خواهد بود و وقتی کہ مصرف

باید خلیفہ را واجب است کہ از آنجا زبان و اہل شکر اسلام حلال کند

و آنچه نوشته اند کہ اکثر ساکنین این دیار فریب پیغمبر تقدیر

گویند ایہ انہ لیس من اہلک انہ عمل غیر منہ انہ

نہ و آنچه نوشته اند کہ ہمہ طہالہ صلح فرج اسلام و آنچه

در مکہ و مدینہ و شام با علمای صحبت داشته اند کہ اور

باید بود

بهبود داشت دیدن روی نبی سؤنداشت و کجاست

نوشته اند که علما تخمین ایشان نمودند منوچهر است و تقدیر

سید بنار علم اطلاع بر عقیده فاسد است آن خواهد بود

و آنچه نوشته اند که در این جمله شهر حرم است و قتل در

وران با جمعی که در هنگام حرب نیستند جایز نیست بواسطه

که حرمت شهر حرم منسوب بنبار اهل بیت صحیح مشهوره

و بعضی از غزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فتن

بر سر اعدای دین شهر است برین و آنچه نوشته اند که ای

و خلقت الحیوان فی الارض الا لیعبدهن و فی از محکمت است در آن

سخت است لیک درین نیز است نیست که با کفار از اعظم عبا

دای بران است بی که ترک عبادت نموده است و لعن اکابر منمایند

و از آنکه در نوبت باعث قوت میدانند با آنکه معین و مستقیم است

که در بعضی دین سلطان که لغوی است معنی است و باطل است قوت

و عجیب است آنکه در میان ایشان چیزی نیستند که معنی ظاهره آبا

و احادیث را میتوانستند دریافت و در ترجمه آبا و احادیث

ظاهر را بمعنی خود و اندازند به طایفه دیگران بر میگردد

در بر میگردد و در طبع است آنکه اشاعه و سلف نمینمایند و قد

بینا آیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مفسدین اقرار نمودند

از بعضی آیه سلف و تقویت محققات فاسده در

چیزی رسانیده اند با در آنچه ذکر کرده شده کمی سخنی بماند که

رایس خود و عبدالمجید را بر آورده است تا امان داده است

از اهل امان کتابها و این مناظره نمایند با آنکه در مذمت

بر همه که ظاهر کرده و در السلام علی من اتبع الهدی **ک**

جواب نامه افاضل ما در این نامه که ملا محمد باقر نوشته است حاج افکار

و سخنان کلامی در این باره افاضل ما در این نامه او را به علم تقدیر و ایات
الهی بسیار در این مضمون و ایات معنی التشفیر و العباد و یوفی

چونست در این باب آنچه نوار و بهر دلیل و قوای است مکتور
بر رای حکمت از رای هم فزات عالیات نمی ماند که حضرت سید المرسلین

و چیزی که در کتاب اهل سنت و شیعه مسطور است امت خود را امتا

کتاب اقد و محبت علمت طایره ما مور ساخته اند چون حضرت

امام ابن ابی عمیر و امام ابن ابی عمیر علی ابن موسی الرضا علیه السلام

در بلاد عجم غریب و اقصیه اندر اتم استخروف محمد خادم برای احقر

خدمت آن بزرگوار و بواسطه نبوض و دیگر کاتبی که از روز و معظم آن حضرت

یا قومه ذکرا آن بود صحیفه مناسبت است با سایر غیرها حدیث و اولاد

این را اختیار کرده نه با قرآن با حق الف دار و و باز

و نه میل و عبادت با هیچ طایفه بعد از تقیست و تحقیق در امور و

تحصیل یقین کرده آنچه مقتضای حدیث و قرآن و موافق با مصلحت

ملک مشان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه حدیث

که مقبول انظار افادت آثار حضرت علی علیه السلام شد و

والا این آنچه شرط بلا غیب یافت میگویم بخواه از سنجش دیگر

ملاک و تمیز این بحث کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف

شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه ما در آرزو است که متر و دین

بودند مسموح شد است که نواب اعلیٰ حضرت حقان دار آ

باین دو صفت همیشه آراسته اند و از امر ای لسان

و کل

کو کلماتشان هما در وجهی دیگر نسبت تمیز و فضایل هر یک است اند اما

تصدیقی که از ایشان الی الآن بخطایات علمای ما و التهم واقعه بنا

مشن اهل ضراسان است که چون تنها بقاضی رویی راضی بارانی

معین است همه فضایل مذکور است در مجلس بی ایشان متوقف اند

و علمای اهل سنت چنان خاطر زحمان کرده اند که مذمت شیخ

و متخرج است و اصیل ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تقیته اصول اجواب

و تحقیق در اختیار احد المذنبین امری در مابند بکلام الملوک

الکلام مطوع و سبعا و خواهد بود و محلا در طریق شیعه دستنی کتب کثیره

در حدیث مطبوع شده اما احادیثی که متفق علیه باشند بر این مضاف

مختلف فی شریعت و وزیر که اهل اسلام محصودین و ذوقه اند

چه اگر خلیفه بحق بعد از حضرت پیغمبر که افضل حضرت ابی بکر رضی الله

آن کم بود رسول الله را میدانند این است و اگر حضرت علی را میدانند

علی بن ابیطالب را میدانند شیعه اند و قول است نیست پس از تحقیق

فریقین باشد جمع علیه اهل اسلام است و ترک جمع علیه برای مختلف است

بعد از اینها این مقدمات گویند آنچه قوم قلم افادت کرده حضرت علی است

بعد از تنقیح و تشخیص که کفر شیعه آل بعبر است لایزال معدوم و درین

آنکه گویند حضرت سید علی علیه السلام مدح خلفای شنه و نمودند و سخن

بمقتضای آیه کریمه و ما یطق عن الهوی ان هو الا فی شئ یتوکل علی

و شیعه که نسبت دهند ان میگویند مخالفت و صی میگویند مخالفت

جواب است که این دلیل قدح خلفای شنه و بطلان آن خلفا است

لازم میاید زیرا که در شرح موافقتند آمدنی که اندک کار علمای اهل

منقول است که قریب بود حضرت بعبر صلی الله علیه و آله

اهل اسلام در مخالفت با بعضی از اهل این بود که حضرت

بعضی در مرض خود فرموده که اینونی لقرطاس الکتب لکم شیئا ^{تفضلوا}

بعدهای عمر این را نقل شده که آن اهل قبل قد علی الوجع و عندنا

کتاب الیتمینا الی صحاب الخلفاء که دیدنا و اوار بند بسیار شده

حضرت بعضی از صحابی آورده شده فرمودند که بر خیزند که نزد من نواح

سر اوار نیست و این صحاب در او ایل صحیح بخاری و در آن کتاب اهل

بعبادت مختلفه مسطور است و معنی آن بود که بعد از قضیه ^{بدوره}

حضرت سید صلی الله علیه و آله صحیحی را مقرر ساخته که همراه امامین پیش

سفری رود و بعضی از آن جمع مختلف فرمودند و بیس مبارک حضرت پیغمبر

رسیده آنحضرت مکرر مبالغه فرموده که چیزی و آنچه و احدی اسامه لعن

من تخلف الله و مع هذا ان بعض صحابه کرده اند پس گوئیم که حضرت

در باب نوشتن وصیت نمودند مقتضای آنکه کریمه مذکوره وحی است
و منشی که عمر کرده است و در وحی است علی الاغتر قتم به و علی مادل علیه
قوله تعالی و من یم حکم بانزال التقد فاولیک هم الغافرون و

در حدیث

که در قبل خلافت حضرت پیغمبر و هم گاه کفر و سلب قابلیت خلافت از او
نابت شود و سایر دلیل شمال است که ابو بکر و عثمان نیز خلیفه باشند تا

اجماع مگر بسنود چه بذهب چه بر اهل سنت هر سه اینان خلیفه اند

و بذهب بیو یکدیگر خلیفه نیستند اینک عمر خلیفه نباشد و ابو بکر و عثمان

خلیفه باشند موافق را بکنج که از اهل اسلام است و نیز مختلف از حدیث

مقتضای دلیل مذکور است و مختلفان خلیفه ای خوانده اند با اتفاق

و از هر یک از روایتین مذکورین بوجه مشکته اشکات مذکورین

نقی خلافت آن لازم میآید و تفصیل آن درین نمیکند و اذین

دو

و بویهد السبیل و چون حضرت در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل

حضرت زین العابدین است و الواقع ایضا که گفت کلمه بیستم از خارج حضرت پیغمبر و

از مدینه بالفردین می است و آورده عثمان اورا تجدیدیه و تقوی

تا او و تقوی او کفر است چه در وجه اول و سبکی که حضرت فرمودند

در دم قوله لعن الله قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر لولا ان ادون من

در رسوله ولو كانوا ابائهم و اباؤهم و اباؤهم او عتسبه تم و دلایل

برای تحقق حق و ترفیفات باطل در مسئله امامت تا او جدا لایبار است

و لکن بعضی از ایشان هنوز است که بوسه بیغام نبینند اگر لاریت

نموده و اینست بهر جمعیتی وصل تو جویم لعن الله جمعی و انک

المنسحقی که منافی است با مقدمات علمی استبداد کثیره و بگوده و قلمه اش

کثیر و در موردی خلفای ثلاثه از حضرت پیغمبر متفق علیه

چون کتب و اشعار از آنهاست و آنچه دلالت بر عدم کند مثل روایت

مذکورین غیرهما در کتب یقین مسطور است غیر بعضی از اهل سنت بخیر

وضع حدیث بر اجماعی صحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر ^{مست} ^{علیه}

خصوصاً در آن که ناقل آن بخیر وضع حدیث کند یا مایل باشد

و غیر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالف خبر واحد ^{است}

با خصوصیات مذکوره لاشک که کفر باشد و الا پس همه در یک

مسئله ای نبود چه مخالف اخبار احاد از مجتهدین و ائمه ^{تقریباً}

توقیر حضرت پیغمبر نسبت کفای بلکه قبل از صد و مخالفان ^{آن}

دلالت بر حسن خاتم رسالت است تا مقابله ^{با} چه عقوبت قبل از

صد و عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد ^{آن} نسبت ^{به} آن حضرت

از عمل ابن بلجم خبر داده و عقوبت نفرموده در روایتی که دلالت

بر این

بر حسن خصوص عملی که در این باب چنانکه در تبه تقدیر فی اللہ

مذکور خواهد شد دلیل دوم بمقتضای تقدیر فی المؤمنین از دنیا

تحت الشرحه غلفای شکر برضوان حضرت ملک المشان مشرب نمایند

البت کفر باشد چو این مدلول است عند التثیق رضای حضرت

از آن فعل خاص که بعینت ذکر می گردند که بعضی از افعال منضمه

این واقعده است پس درین است که بعضی از افعال قبلیه

بوده و آمده که مخالف است و بعینت همانکه در امر خلافت لغت

تقریباً بی حدی است و الله که در کتاب و تفصیل بطور است نمودند

و حضرت خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را از آن راه مشاهده اند چنانکه

مذکور است

صحیح بخاری مسطور است و این عبارت صحیح بخاری است

هو اینست و نصبت خاطره محبت عمه و سلم شکر مع حق است

معتده

فقر خود در صحیح مذکور مشاهده کرده اند نیز در صحیح بخاری و سنن ابی داؤد

حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است من اغضبها فقد اغضبني و در مشکوٰۃ

در مناقب آنحضرت منقول است من اذانا فقد اذاني و من اذاني فقد اذني

و کلام صادق مضمون آن الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله

فی الدنیا و الآخرة ما طویل است و حاصل که بواسطه این افعال و سبب

منع وصیت حضرت عمر صلی الله علیه و آله و تخلف مثل از جنس است

غیر نامور و مذمت شدند چه بسا است عاقبت مح خاتمت افعال

و فاکرین بفرمود و سبب حضرت سوله تعالی است و هر که سواد

بسلامت نیست مستحق است و بواسطه بعضی افعال و محال است

حضرت سید طه صلی الله علیه و آله می شود و بنا بر آنکه هر که سواد

ننگت علی نفسی و من اذانا بما عاهد علیته لعنهم الله و رسوله اجرا

بلان

بر آن شهادت است که در آن روز آنکه حضرت ائمه تعالی ابو بکر و اصحاب
بعینه خوانده و صاحب بیعت قابل نام محمد بن حنفیه جواب آنکه ای کریم

صاحب و پیوسته کفره اول است پس اینکه صاحب میان مسلم
معتز واقف و صاحب از این است که در نظر این است همچون آن

بیعتی باشد که هر یک از این دو در آن نسبت دیگری بر او است خواه
خواه

کافر هر یک از همانان نسبت دیگری مصافح و همراه است خواه

خواه کافر و ای کریم یا همی از باب مصرقون ضم ام ائمه
العصا

در مورد مقصود است چه صاحب کتات و بیفادوی در تفسیر آن

اصحابی فی الرحمن که در این معنی ای در حدیث در زبان

این مصرقون است که بی غیرت و کس که در اصحاب خود خوانده

کتابت بر آن و در حدیثی که در کوره دلالت صحیح بر آن معتد
معتد

بسط است که در وصف پیغمبر بودن دلیل خوبی است و نیکو کاری شده

بقدم حبه رقم حضرت در صحیفه نثر نیز هر کار او بی این بودند

دین رومی نمی سودند اما از حضرتی که باطن و جوه و عی

لیدرک و فایده قرآن مجید و در بیان مستعد بوده که در دست

تجاری هر کار که او نوشته اند و رابطه مصرعها برداشته هر

نفسی تمام گذاشته اند و با معنی و قیقه متفطن شده روح حضرت مولانا

جای را از روه ساخته و لیکن چون غارت و تالان برکانه اهل

در عقیده خانه نازار شده و حضرت مولوی نیز از آنجا عفت الگوت

سوار است و یکی نیست از اعیان دولت و از استعار

نیز استهنا دست لیکن صلاح و در قرآن است اما التماس حضرت

بجز و ابهام لفظ بل تامل در معنی متلازل نظر باندولین مہارم از

مخزن

حضرت امیر مومنان و کمال شجاعت و در وقت بیعت مردم با خلفای علی
بودند و منع نفرمودند و این دلیل حقیت بیعت است و اگر نه قطعاً بیعت

لازم میاید جواب آنست که قبل از آنکه حضرت امیر از پنجه و کفن حضرت

فاریغ نبود و خلفای بنده در سفاکته بی ساعده اکثر اصحاب را جمع کرده

بر آبی ابی بکر بیعت گرفتند بویستی که در آن در اینی نمیکند و اگر

بعد از اطلاع برای قتل انبیا و بهم هلاک اهل حق بیاعت و غیر

هرت بند و این ولایت بر حقیقت تبعیت ایشان نمیکند چه

با کمال شجاعت و در آن وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و

حضرت پیغمبر در شجاعت خود که آنحضرت اکثر موعظه میفرمودند

آنرا برین دلالت و حضرت پیغمبر با حضرت اجدوسا ریحانه یا کافرا

معتدبه

از آنکه موعظه میفرمودند و بعد از مدتی که

په دروس منجمله نموده مراجعت فرمودند پس در بهی که پیرایه منکند داشت

حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمومنین و سایر ائمه کبار را در این کتاب مرقوم

نمایم که منجمله تنبی از این صراط است که حقیقت کفار و مشرکین مطلقاً

منزله اهل تحقیق این بقصود است که با این اخبار است و در دعوی خدا

بهار صد سال مرشد سلطنت بوده و هر یک از شما دو نموده و غیر

شیر شاه با در دعوی باطل نبودند حضرت اقدس با کمال قدرت

بلاک کرده ماضق سید با عقدا و فاسدی ایشان حاصل کردند

با خیرت رفتند و هر گاه در ماوه حقیقی تا خرد و در فضیله

سده اولی و در این زمان فرمودند که حضرت امیر با ایشان سعادت کرده

و قوه آن بلا اراه و تقیه منجمله است و تحقیق در این صحیفه منجمله

در حق و قیاسی درین که است شیخ کفران را در این کتاب مرقوم

نمایم که در این کتاب مرقوم است که در این کتاب مرقوم

نمایم که در این کتاب مرقوم است که در این کتاب مرقوم

جامع الأصول في معرفة الرجال من آل البيت عليهم السلام في شمردن و صاحب موافق نیزین

و فقه و فقهی که بران نظیر شیعه و پیغمبر کرده اند و کرده و در امام علی

بشخصین که نسبت به شیخ اشعری شیعه بل حسیه اهل قبله را که از مندا

بشخصان که حضرت در کتب شیعه فرموده اند نه موافق پس مومنات

مطابق قرآن و حدیث نبویه که در حدیث صحیفه منزه

ست و لعن دروغ برت و بسندی که نام خلفای ثلاث مطلقا بر زبان

شیعه جاری نشود و لعن ابان واجب نیست که چهاران شیعه مومن

گویند که این شیعه نیستند چنانکه چهاران اهل سنت قلم لوجوب

شروع کنند این کلمه اصل مضافی اذکار است و اینها در کتب

و اما آنکه فرمودند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کار

معتدبه

عقل و شیعه و این برین و قال شیخ ابن سبیر من تعود ان

يخلق من غير دليل فعباد الله عن الفطر الانسانية ولا يرضون

وه عايشه نسبت وده اند عايشه وشم خاتمه که هرگز واقع باشد پس

کجا و امامت منجاری هر چه بخواهد عايشه مخالفت امر و قرآن

بنوده بعهده آمد و حرب حضرت امير اقبال نمود و کلمه حديث هر یک هر

که در نفس و بر مناف حضرت امير و ذات بنود و حرب حضرت امير

پس حضرت و محراب حضرت بنو يقيناً مقبول است با بر مورد طعن شده

و از صعب گفتار حديثی از کتب بنویسیده بود که عايشه و رفت

حضرت امير از سر نو یک کرده هر چند نصیحت هر موافقت و حکم

هم واحد است بر تقدير و بعد از آن بصره و قتل مهمل بر آن سخن

گفتار صحابه و بعد هم از آن تو به مقبول است لعن او از برای

کرد و او را علم بجای تو الامور و هو حکم الله و القصور

وایم که همه الحقیقت ^{الذات} الحقیقتین نه این معنی دارد که زوجه و در مدد است
و مذمومت من جمیع الوجوه ترک کند چنانکه اگر یکی از ایشان حق

یا در وضع آن دیگر را همچین باید بود و الا نقض شود و حضرت نوعی حضرت
و طرز و در بیان آن در استیم و در عول بلکه میسوند و که این که میسر

و آنچه در این صحنه که از این لایحه الازانیته او مشرک و الا نشی

لایحه الازان او مشرک و فیه لفظ و له جواب آنچه در کفر سارا

عظام که فرزندان حضرت سیدانام ایضا کورت عند محل

چهره نگاه فرم حضرت سوز مرلاف امر آن حضرت سفر کند و با

که با اتفاق کاذبه سلیمانان علیه باشد و او و منقار حضرت

از حضرت سفر شنیده در ولایت کرده باشد جنگ کند بود سلطان

معتدبه

چنانکه در این صحنه میماند و با غلبت قتل مایل از نفس صحنه

و تا بعین کرده و فرزند بیغیرگی که پیش از بعضی از مسلمانان حلیفه باشد

بمنحسنت گوید و حال آنکه پیش از آن فرزند بیغیر خلاف آنست تا بیست

و بمقتضای دلائل بر زمین ظاهر شده که آنکس که نمی آلف حضرت

و نقص عباد حضرت که ده و نیز از این سخن هر چند بیغیر ضرر مالی و بد

که فرزند او اگر آن سخن خطاب شد برای آنست که در حق او گوید و ثابت

حاصل شود آیا کدام از این دو عمل ارجح است و شیخ است و سبب اینکه اول

اصلا باعث دفع شیخ دوم موجب کفر باشد چه تواند بود اگر مصمم

در مصدق است شیخ کفر نمک شوند جواب آن ظاهر شد اگر شیخ

همه باید تفصیح شود بر حال اصفاف و مطلوب است و مقبول و کتب

چنین است که در وقت حضور این امم مکتوم از عینی در خدمت حضرت

بسیار از اهل صومالیه حضرت عبور نموده حضرت شعر از حضرت

۱۵
آنکه گفت با رسول الله این شخص کور است حضرت فرمودند که او کور و کور
مورد

فستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر علیه السلام را گفتند

بر داشته تا مات می جمعی کند که در کوه ساز می نهند و بعد از آن

فرموده که با همی اهل سنت علی را بار دال ناس نسبت نمیدان

و بجهت این نیز بمنزله است که نصیح آن مقدور باشد و آنچه لازم است

قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که مرتکب دو و بیرون

حضرت الله تعالی هیچ موجود را کمال و افضل و اشرف از حضرت نبوی

سزا فریاد از جراتهای حضرت که بواسطه میل و تقصیر یا عادت موضوع

نسخ و دین را ضایع کردند اندکی پیش از وفات عم دل رسیدیم

که دل آزرده شوقی ورنه کین بسیار است و آنچه در ماه

حضرت از هر صرام فرمودند اصل عدم است تا ما سخف عقیده هر که

معتدبه

که در معنی حکم و آتی تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیریم

که در بعضی ازین اشهر باشد بعد از تقدیریم بود نه ابتداء بلکه

صوب آن حضرت همچنین بوده و هر گاه کفر و شیوع ظاهر نباشد

چنانکه ازین جواب معلوم شد و چیزی که برای عظمت و قتل و عارت

سپاسی نشهد فرمودند تا تمام است و بر تقدیریم حضرت را اطلاع

بر صیقل و سر آری جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شود و آنچه ^{و اعلم}

ذات القدوس علی ای حال مزاج باستانان هم آتش است و لایق ^{انجم در سینه}

گرام آفت که بر لال موا عظمه نسکین النهار آن آتش فرماید

تا لایق آتش سوزنده آنگه یاد آفت آن آتش را مشتعل سازند و اصل

و ع نهال اعمار و اعمال بنده گان خدا را سوخته بجاک ملت اندازد

چنانچه مشوئند و سرکش مباد که دو دار و دل مستی بر آید

عظمه

و ظاهر است که این فتویهای در ملا حظه برای سپاهی بهانه تمام
در استنباط شده کان ملک علام هم رسد و استنباط ایشان

کاویانند ملازم حضرت اقدس که در محال حملت نیست ضایع روایت
نرمندی حضرت نفع دور و در وقت برای ملاک کفار غلاب و آثار

و اخبار کثیر برین است و تفصیل آنها درین صحیفه نمیکند و کما
سپاهی بقوای علمای اینکار با کند معظم جواب آن روز وقت است

خواهد بود هر آنروز که از فعل رسد قول اولو العزم را

قول برز و زبول سجا که حجت بردارند بوعدری کنه را

جه داری پای و مخفی باشد که این طایفه از اکابر علمای شیعه

اصول فرود مجتهد بود و معنی در دفع تصنیف فرموده سارا که

حضرت است که دست از تصنیف دستار البطلیل او خلق کرده است

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
أَلْوِينَ خِطَامَكُمْ مِنْ أَمَدٍ غَمَّةٍ خَازِنِينَ وَبِهِرْ كَاهٍ أَيْرَادِهِ حَضْرَةٍ

اینهمه تندید و مبالغه واقعه باشد دیگر می بر اعطای در فتوی

واقع شود چون از عهد بهر من بر آید اگر حضرات عالی تظنی

تقیای سلف را سلوک داشتند شیوه احتیاط مخرج و از تندی ظاهر اصلاح

خواهد بود چه در عرض حضرت جواب مطلوبان مخصوصا اطفال که

بمضمون رفع القلم عن القسی حتی یبلغ شمسک شوند بواجب است

بجرم عشق بر اگر کسی چه خواهی گفت جواب چون غریبان که بکنایه

بهر حال مرام دار هیچیک خواهی است و که درین همه که ساقیم

چه مقصود است چنانکه مفسد عالم بیکه تمام این بواسطه اعراض

دنیوی است و مناسب است که از این فصل ازین اعراض نیزه باشند

لایق آن بود که بعد از عمری که افاضل باور آنها بجای شهید مقدس ^{بغیث} نشسته

آورده اند نظیر آنرا از انبیا صبیح شمرده بشرف حضور مشرف و اگر بود ^{سطح}

قبایری کتاب خاقان فریدون شان فقیران از شهر بیرون ^{آمد} نتوانند

ایشان بوزنم احرام حضرت امام ^{الله} مستعد بجای آورده سعادت زیارت

حضرت مسعود نمودند و فقیران بیکت صحت ایشان فیروز بی ^{باید}

ایمعی بفعل بوجود نیامده فتوی بقل فقیران داده اند بارک ^{عظم}

اجورکم و اصدح امورکم ^{هه هه هه هه} مکن کن که ره جور را کنار نباشد

سنگش کنش که پشیمان شوی و چاره نباشد ^{طعام}

کتاب کامل الزیارات آن سید مع ^ض التسه الیوم باک

الموات ترکیب المعمودیات الله لما استتمت قضیه ^{الحسن}

علیه السلام من الا ^{لت} فی الخیرت من التیاح والبیگات

ما اسكن بين قوم فيقولون ابن رسول الله ﷺ ليس الله الرحمن الرحيم

والبتين والزيوت وطور سينين وهذا البلد الايمن قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والزيوتون امير المؤمنين عليه السلام وطور

سينين الحسن والحسين عليهما السلام وهذا البلد الايمن

الايمه عليهم السلام لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم

قال نزلت في الاول ثم ردناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا

وعملوا الصالحات قال ذلك امير المؤمنين عليه السلام فلم يخرجوا

ممنون اي الايمن عليهم به ثم قال لنبيه صلى الله عليه واله

فما لك بك بعد بالدين قال يا امير المؤمنين ع اميس الله بالحكم

الحاكمين له من تفسير علي بن ابي ادهم بلغه من علي بن الحسين

اوسياكي وجب الجنة *الحسين بن علي بن ابي طالب* *اور اسفند*

سعد بن ابى صخر عليه السلام انه كانت عنده امرأة تعجبه وكان

لها حجب افاصح وما قد طلقها واعتم لذلك فقال له مواليه

هفت

فذاك لم تطلقها فقال في ذكرت على عينة السلافة فيقتصد فكر

ان البصق حرة من حجر حهنم مجلدى وانا ارد ان انكروا الله

عما اتى من امرائى من سوء عيلقها فابتداء في فقال ان

الي كان يقضى امرأة سيئه تخلق فتسكرة اليه ذلك

فقال ما يمنعك من واقها ود جعل الله ذلك اليك فقلت

فيما بيني وبين نفسي قد فوجبت عنى سماعة بن عبد الله

عليه السلام قال الحرة والحرة اذ ارضى بجلد كل واحد منهما مائة

جلدة فاما الحصن والحصنة فعليهما الرجم وقال ابن

عليه السلام في الوان وويلي عري وجعل ادارى الشيخ والشيخ

فارجوهما وانما قضيا الشهوة وقال المحسن والذي قد

اصلك فلم يدخل بها بجلده مائة وثلاثين سنة وقال ما عرف ^{هذا}

اي لم يجزى بالحقين رجم وضرب في ذنب لخذ قال ^{ابن}

عليه السلام في الشيخ والشجة ابن بجلده مائة وقضى للمحسن ^{الرجم}

وقضى في البكر والبكرة اذا ذنب بجلده مائة وفي سنة في غير ^{ها}

وهما اللذان قدام ملكا ولم يدخل بها قال ^{السلام} ابو عبد الله عليه

عن الرجل اذا هو في وعده السرية والامة بطاؤها ^{محضه}

الامة وتكون عنده فقال نعم انما ذلك لان عنده ما يغنيه عن

الزنا قلت فان كان عنده امة نعم انما لا يطاؤها فقال لا يصح ^{ان}

قلت فان كان عنده لمرأة متعة ^{المتعة} المحضية قال انما هو

على الشيء المأيم عنده ^{المتعة} عن ^{المتعة} عبد الله في الرجل يتزوج

التحصنهم قال لا اتماد ان على الشيء دايماً ^{ال}سأله عن

رجله امرأة بالعراق فاصاب فحوزا وهو بالحجاز فقال ليضرب

جد الرائي مائة جلده ولا يرحم قلت فان كان موها في بليقيا ^{جدة}

فهو محبوس في السجن لا يقدر ان يخرج اليها ولا يدخل ^{عليه}

أريت ان ربي في السجن قال هو بمنزله الغائب عنه اهله يحكي ^{مأنة}

جلده عن ابي عبد الله يقول المغيب والمغيبة ليس عليهما

رجم الا ان يكون الرجل مع المرأة والمرأة مع الرجل قال ^{٢٤}

الرجل يكون لبالحارية التحصن قال فقال لحم اتمأ هو على ^{وجه}

الاستغناء قال قلت للمرأة المتزوجة قال فقال لا اتمادك

على الشيء الدائم قال قلت فان زعم انه لم يكن يطاؤها قال فقال ^{ال}

لا يصحق وانما اوجب ^{بني} عليه لانه يملكها عنه وقال

يكون محصن حتى يكون عنده امرأة تعلق عليها باسم عدة

وعن الرطل يرمى قبل ان يدخل باهله ابراهيم قال وقلنا في

العبد ^{سويح} بالحرية ثم يعتق فيصلي فاحسبه قال فقال لا وجم

عليه حتى يواقع الحره بعد ما العيق قلت فللمحره عليه خيارا اذا

اعتق قال لا رصيت به وهو مملوك فهو على بكاهه الا ^ل

قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اخبرني عن الغائب عن اهله

يرثي هل يرثم اذا كانت زوجته وهو غائب عنهما قال لا يرثم

الغائب ولا الملك الذي لم يبن باهله ولا صاحب المنقبة ^{قلت}

نفى اي صدسفه لا يكون محصنا قال اخافه واظف ^{فليس}

محصنين عن ابي عبد الله عليه السلام في بعلام صغيرم ^ل

ابن عشرين ذقيا بامراره ^ل

بجلد المرأة الحد كما لا يقل فان كانت فحصة قال

لا يرحم كات الذي نكحها ليس بملاك ولو كان مردا

وقال في اخرى ما تقتبه عن علام لم يبلغ الحلم وتقع على المرأة

بجره باجراة الحاشي يبيع بهما قال يضرب الغلام دون الحد

يقام في المرأة الحد قلت حارثة لم تبلغ وصرت فدخل بها

قال يضرب الحارثة دون الحد ويقام على الرجل الحد قال لا

يحد الصبي اذا وقع على المرأة ويحد الرجل اذا وقع على المصيبة حد كره ثم وصية وقت كره ثم نورن ويحد كعبه ثم نحو وقت كره ثم نورن

وقال حد الجلدان وحد الحاف واحد والجلدان جلدان *ولون حد صفة ان يسهل في ثوبه او في ثوبه او في ثوبه*

اذا احل في الحاف والحد والمراد بان يجلدان اذا احل في الحاف *وقته كره ثم نورن في الحاف واحد ودون جلد كره ثم نورن كره ثم نورن*

والحد وقال في الرجل والمرأة يوجدان في الحاف

بجلدان مائة غير سوط *يقال سمعته يقول حد الجلدة في الزنا*

وقته كره ثم نورن كره ثم نورن

ان يجدا في كفاف واحد والمرء فان وجدان في كفاف واحد

كاف واحد
ان يجدا في كفاف واحد والمرء فان وجدان في كفاف واحد
فان قال امير المؤمنين عليه السلام لا يرحم رجل ولا امرأه حتى
لقت فمكة
مكة

ليسها عليه ما ربه شهود على الايلاج والاخر ايج قال
شهادته من غير انها جاز لو ان

يضرب الرجل الحد يائما والمرأة فاعده ويضرب كل عضو
بمنه مردرا حد استاره
موت الشقة
قوتنه بيمينه ويدر

الراس والمد الكبر عن الراي كيف يحل قال سيد الجليل
از زاينه
موتن
زيانده فموتن
شده بيز نازمانه
يغرب

من فوق ثيابه قال بل فخلع ثيابه قلت لمصرى قال بل
بس از بالدر خاربي
موتن بنده موتن
جانده الموتن
بروزع بافته الموتن
بموتن

بين الضربين حسب عظه فوق ثيابه
صفتة الرحم
صفتة
عام از بالدر جهماراو

المرأة الى وسطها اذا اردوا ان يجموها ويرى الامام

ثم الناس بعد ما يجمل صغارو قال اذا قر الوالي
المخصن

كان اول من يرحم الامام ثم الناس فاذا قامت عليه البنية

كان اول من يرحم البنية ثم الامام ثم الناس وقال عن
الصنع

الشيخ

يسرق دمل بضعه مرة ومرتين ونحوه في الثالثة فان

عاد قطع اطراف صابعد فان عاد قطع اسفل من ذلك

قال كان امير المؤمنين لا يقطع السارق في ايام الحجة

فان كان امير المؤمنين يجلد العبد الحر واليهود والنصارى

في الحج ومسكر النبيذ ثمانين فيقول ما بال يهودي والنصارى

فقال اذا اظهر واذلك في مصر من الامصار لانه ليس

لهم ان يظهره ^{تف} نوالا من العبد الله عليه السلام قال النعمان ^{الرجوع الى} ^{المعقوبات}

بلدة الى بلده وقال قد نفي على صلوات الله عليه رجلين من

الكوفة الى بصرة ^{فمورد تحقيق بذكره} ^{في صلوة الله عليه} والطلاق سنة على ما ذكره الله تعالى

في كتابه وسنة نبينا ^{صلى الله عليه واله ولا يكون} رسول الله ^{صلى الله عليه واله ولا يكون}

المطلاق لغير السنة وكل طلاق يخالف الكتاب فليس بطلاق

دروى حسن محبوب عن ابي ايوب عن سليمان بن خالد عن ابي بصير عن محمد بن عبد الله

في غلام صغير لم يدرك ابى عشر سنة زنا بامرأة قال يكبل الغلام دون الحبل

والضرب المبركة الحية كالملا فقلت فان كان نت محصنة قال لا يجرم

لان الذي نكحها ليس بمدرک ولو كان مدرکا رجعت 8 وفي رواية

بوزن بن يعقوب عن ابي جرم قال سألت ابا عبد الله في امره ما يقبض عليه

لم يبلغ الحكم وقع امرأة او فجر بامرأة اى شئ يصنع بها قال يضرب

الغلام دون احد ويقام على امرأة احد فقلت جارية لم تبلغ وجد

مع رجل يفر بها قال يضرب بجارية دون احد ويقام على الرجل احد 9

روى ان ابا جعفر انقلع ضربا من اضراره فوضعه على كفه ثم قال

الحمد لله ثم قال يا جعفر اذا انت وقتبني فادفنه معي ثم مكث

بوجع حتى انقلع ايضا فوضعه على كفه ثم قال الحمد لله ثم قال

يا جعفر اذا انابت فادفنه معي وراين السبعة شرح امر العالم على طهر

وعنه عبد السلام بن عبد الله بن عبد الله قال العزابة في اربعة اشهر

والظفر والدم ورايل السبعة ^ع وفي حديث اخر عن النبي صلى الله عليه وسلم

عده وآله انه كان يأمر به في سبعة اشياء الشعر والظفر والدم

والحصى والشيبة والعلقمة والسن حمر ورايل السبعة ^ع

قال لوصاه الله بن سحر فطريق تطهيره ان يلقى على الكثر كرماء

حار ثم يمتزج فيه من جاكيز ان ثم ترك الماء لحظنة وياخذة عن وجه الماء

مسألة ^ع قال ابو عبد الله عليه السلام ان الشيطان يتفح في دبر

الانسان حتى يحيل الية انه قد خرج منه ريح فلا يقض

الوضوء الا وريح تسمعها او تجد ريحها ^ع مملوءة من

الادوية موضع اشتباه واحتمال الفحش شيطان او محجب

٣
مذكورت نه مطلقاً از ملة خلت شرح كافيه **مسئله**

كفارة البين عتق رقبة او اطعام عشرة مسكيني او كسوتهم

فان عجز عن اجمع صام ثلثة ايام متتابعات **ط**

وقد يجب البين اذا لم ينفع الظالم الا بهما وان كذب

ويؤثرى وجوباً مع المعرفة والاعم وال كفاً وقا حوز

مراة الفقهاء **ط** يجب لكل مسكين مؤبد رامي

او صا اطعم اهله او غالب قوة البدن مرخصة او

على بعض

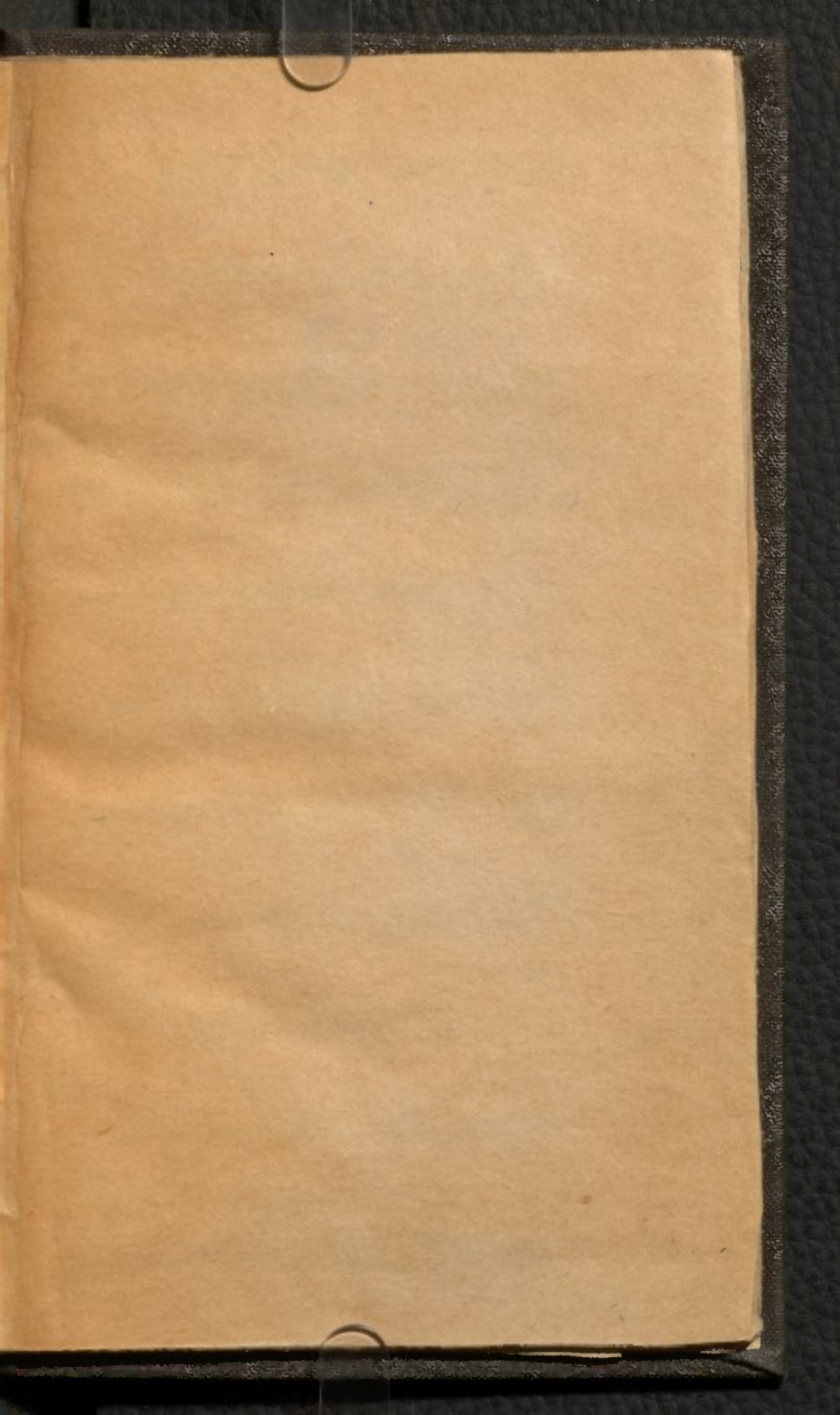
دقيق او خبز ولا يخري القيمة **ط**

سخت تاخير الافطار حتى يصل المغرب لان تنازع

او يكون من توقعه الافطار شرع **ط**

از ملة خلت
بجمله
الافطار
الوقت
الوقت
الوقت

١٥
١٤
١٣
١٢
١١
١٠
٩
٨
٧
٦
٥
٤
٣
٢
١



Blank label on the left edge of the book cover.